

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

خطی

۱۷۲۶۵

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

کتاب مراجعات

مؤلف

مترجم

شماره قفسه ۱۷۲۶۵

۲۰۸۴۳

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

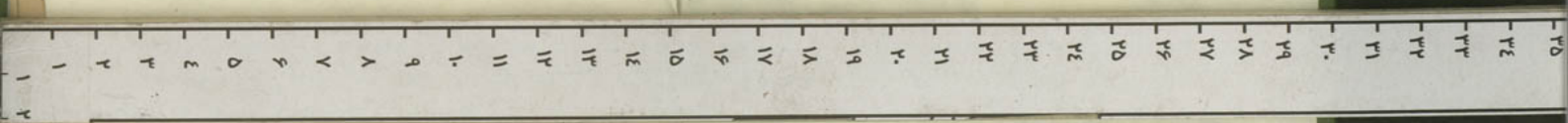
کتاب: معراجنامه

مؤلف

مترجم

شماره قفسه: ۱۷۲۶۵

۲۰۸۴۳



۱
۱
۸
۸
۳
۵
۵
۸
۷
۶
۱
۱۱
۸۱
۸۱
۳۱
۵۱
۵۱
۸۱
۷۱
۶۱
۸
۱۸
۸۸
۸۸
۳۸

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

کتاب معراجنامه

مؤلف

مترجم

شماره قفسه ۱۷۲۶۵

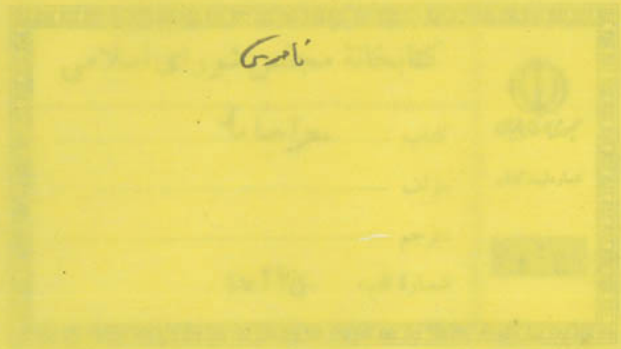
۲۰۸۴۳



۱۷۲۵
۲۰۸۴۳

[Handwritten signature or scribble]

۶۰۶



بیت میگذرد حضرت ابو ایوب رضی الله عنه از رسول الله
علیه السلام در حجر عتقه سلام گفتند که ای رسول الله ما را این که گاه با این توبه
بسم الله افریدد معبود گردانند این خراب توبه کرد بر رسول الله قول
بقا و این فریضه الا ان مملکتها قبل يوم القيمة لا مفید بها عتق
شد بر آن که با توبه مشورت را
بعد از آن زمان افریدد و در شهر ایلیلا رفت که اول مدار این
خراب کند و مدینه را محو خراب کند مشق را با هر خراب کند و بود افریدد
خراب کند و بغداد کوفه را از کما خراب کند و اصفهان را عتقه نام پاش
خراب کند و فست بود از ایلیکا پس با افراب کند و شهر بر افریدد
هر خراب کند و خوزم را با عتق خراب کند و بیخ را با عتق خراب کند و جوار
طاعون خراب کند و شنگند را عتق خراب کند و کاشغرا اینه با خراب
و بخارا کشد مخراب کند و هم قندهار و سبوع کاب خراب کند و در دنیا
کافورا خراب کند و بخارا را اقتن خراب کند و هند پستانکا از سطح خراب کند
در نکست نر اورد و هر خراب کند این توش همال افریدد ماهیت بعد از
در حال پید شود و او را هیچ نرسند بر داشتن مکران خرابی با او در
یک زمان

در یک زمان قولا شده باشد ان بردارد و کفره افریدد ان خراب از عتق کوه
خانی بیابان افریدد بهر که هفت را بر این دنیا با این عتق را از بر خراب
در حال عتق افریدد بهر که هفت را بردارد ان عتق را در بریت به عتق
خورد و شود تمام کند و بر فرمان خراب افریدد بهر که هفت را بردارد ان خراب
خورد تمام پان اما در حال عتق ان در روز یکشنبه در وقت صبح خود با این عتق
شب شود تا غم کرد و در خود را جمع دارد که هر یک خود را در پرت کرد و در
و هر یک خود را از همه عالم را بگرداند و خراب کرد و در روز شود و نوم خراب
را بیند که پاره پاره شده هر روز که در حال عتق افریدد و در وقت صبح
دو هوا تو بهر حق نزدیک شود و اینها عتق و جگر انان عتق را
بگرد و تو فهم او در هر پرت کرده و در پیش خرابند این کند و جام کرده است
بسیار در حال عتق افریدد بر خراب بود شود در هر روز که در دنیا را عتق
ان خراب است شود و ان خراب است نشانی نمود و ان اسیب ان بود در کما
کوشن خراب همه کر باشد بازه این نو ان تو بر اید از زمین افریدد هر روز
بر بهر ان است بر اید ان از افرا طرف قبل بر اید بر اید افریدد هر روز
با اید و کرد نشانی نمود ان افریدد ان نشانی است ان نشانی است ان نشانی است

رویش همچو افشاید با آن باشد و کله میلان پیش او جمع شده در دست است
است او اکثرین بیست و یک ساله در دست جد و عفا که حضرت موسی
علیه السلام باشد که در کتب است و بیست و یک ساله در زمان آن
که در عهد نبی علیه السلام که شود و حال آنست که در کوه بارون در بیابان
مکه و وطن یافت باشند بعد از آنکه مردم مدینه از جلاله افتادند
حضرت جمیع علیه السلام باشد و در زمان حضرت جمیع که با کعبه بنا
شد چون در حال بسیار در شهر می آمدند و رفتند مردم مدینه گفتند
خداوند تعالی است که موسی و کافران از کعبه می بردند آن گفتند
در دست زینت و ابوالارزانی که موسی است در مدینه آمد و روی او
چگونه ساخته با آن کرد و آنکه در حال است و بر روی او ما کند و در آن
که در کعبه بنیاد شد و در آن زمان که در آن کعبه بود و کافران
و مومنان از آن کعبه که بعد از آن که در آن کعبه بنیاد شد
و بعد مردم نامها یکدیگر را خوانند و کعبه که در آن کعبه بنیاد شد
دوان شوند و چون بیایند بر آن کعبه که در آن کعبه بنیاد شد
و چون ما با آن است و آنست که کعبه است و در کعبه بنیاد شد و قبل از
مرگ حضرت

مرگ کند چنانچه آن تمام بلیند که بصفت را است باید و بگردد که در آن
ن بسیار است و در آن کعبه بنیاد شد و در آن کعبه بنیاد شد
و بیان آنست که جان جانواران از آن کعبه بنیاد شد و در آن کعبه بنیاد شد
که با او از برای که از آن کعبه بنیاد شد و در آن کعبه بنیاد شد
نمی توانند بر خلاف بنیدن و هر که در آن کعبه بنیاد شد و در آن کعبه بنیاد شد
مسلط کردند و در آن کعبه بنیاد شد و در آن کعبه بنیاد شد
زیر که در آن کعبه بنیاد شد و در آن کعبه بنیاد شد
نست که در آن کعبه بنیاد شد و در آن کعبه بنیاد شد
است حضرت ابراهیم علیه السلام و در آن کعبه بنیاد شد و در آن کعبه بنیاد شد
اند که تا در آن کعبه بنیاد شد و در آن کعبه بنیاد شد
که باشد و در آن کعبه بنیاد شد و در آن کعبه بنیاد شد
صورت مد اول را فروغ کرد و در آن کعبه بنیاد شد و در آن کعبه بنیاد شد
چون بعثت گویند عالم بر برابر در زمانه آن کعبه بنیاد شد و در آن کعبه بنیاد شد
با ابراهیم صورت مردم و حضرت ابراهیم علیه السلام صورت مردم که در آن کعبه بنیاد شد
جز در آن کعبه بنیاد شد و در آن کعبه بنیاد شد
که در آن کعبه بنیاد شد و در آن کعبه بنیاد شد
صورت مردم عالم بهوشند شود کعبه است در آن کعبه بنیاد شد و در آن کعبه بنیاد شد
و در آن کعبه بنیاد شد و در آن کعبه بنیاد شد
فرا نهاد کلام بر خردا در آن کعبه بنیاد شد و در آن کعبه بنیاد شد

عالم بیک در دنیا که بخوبی از کتب پیشینش در بعضی احوال است که **قول نقی**
شرفی است از حضرت زین العابدین علیه السلام که در آن روز که در آن روز که
خود را نتواند نیندازد و بکشد و در آن روز که در آن روز که در آن روز که
ریک باشد حکم خود را بشناسد و در آن روز که در آن روز که در آن روز که
طفل که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که
کرد و در بعضی احوال است که **قول نقی** که در آن روز که در آن روز که
پاره پاره شود و در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که
قول نقی که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که
از پیشین عالم اسلام صورتی در آن روز که در آن روز که در آن روز که
نماند و حضرت زین العابدین علیه السلام در آن روز که در آن روز که در آن روز که
جانبهای اینها نیز بر او در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که
جانداران مانند باین حضرت زین العابدین علیه السلام گویند که ای پسر
پدره هزار عالم از پیشین جانداران مانند هست و باز از حق تعالی گویند که
ای عزرا بیل جان شیطان در بعضی احوال است که در آن روز که در آن روز که
جان شیطان را قبض کنند و در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که
عزرا بیل علیه السلام از عقیق شیطان در آن روز که در آن روز که در آن روز که
که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که
بلوغت بر آن شود و آن بعضی احوال است که در آن روز که در آن روز که در آن روز که
ندارند که معذرت آن بعضی احوال است که در آن روز که در آن روز که در آن روز که
عزرا بیل علیه السلام

علیه السلام و در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که
فریاد کند که ای خلق عالم زنده میروید و نمیکند از ضرب فریاد او جان میدهد و در آن روز که
عزرا بیل علیه السلام گوای با خدا یا من ماندم تو مانند من مگر من مردن نیست خود را
بقلم قدیم محمد بن علی بن عباس که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که
بعزرا بیل علیه السلام در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که
او با خدا یا جان من ای پسر که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که
را قبض کنند و جان دادن حضرت عزرا بیل علیه السلام در آن روز که در آن روز که در آن روز که
میدانست که جان دادن باین طریق است که بوده هرگز قبض کردن با آنها نیست
کان ترا قبض میکنند بعد از آنکه عزرا بیل علیه السلام گفتند با خدا یا جان من مردن کن ای پسر
عزرا بیل علیه السلام گویند که با خدا یا جان من بر سر من نگاه کن ای پسر که در آن روز که در آن روز که
عزرا بیل علیه السلام نگاه کنند نور را بر من بیند و در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که
راندند بعزرا بیل علیه السلام در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که
از مرکب مردن در دنیا هیچ نماند تا اهل هزار سال را بعزرا بیل علیه السلام در آن روز که در آن روز که
ندانند و بگویند که ای پسر که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که
هیچ چیز نماند و در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که
و باز از حق تعالی در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که
سال غلامی در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که
میگفتند و از این روز با خبر میبودند و هیچ نماند که در آن روز که در آن روز که در آن روز که
بیسوم بکنند و بگویند ای ظالمان در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که

میگفتند و بر سر قمر و از غیب نمی رسیده و هیچ جواب نماند بعد از آن
از قمار بر سر قمر شد و راه قتل کذا و کارهای عجیب که اینها در میان
بارد بر کوه اوم و بر حرم انان و انان کجا جانداران مرده است میگوید که
و بر سران قتل انان خود و بر قتلها خود و در روز بعد از آن قتل انان خود
که است بر قتلها خود در این بعد از آن قتلها که است کما است مرده بار از مرده
نشد و کما است عمرش را زنده کرد از آن بعد از آن قتل انان که از آن بر مرده و کما است
و این بر قتل او عمرش را زنده شوند که قتلها است و کما است بر سر قمر
و میگویند که بار خدا بر سران چیست **روح پنهان** که میگوید که اینها بر سر قمر
در آن و بر سر قتل است و در آن بر سر قتل است و در آن بر سر قتل است
رکب راه باشد و در آن اول روح فرشتهها باشد و در آن دوم روح پنهان
باشد و در آن سوم روح پنهان باشد و در آن چهارم روح
معدنیان باشد و در آن پنجم روح پنهان باشد و در آن ششم
روح کافران باشد و در آن هفتم روح پنهان باشد و در آن هشتم
و اگر حضرت ابراهیم ص و محمد ص و نوح ص بر آید از این است از این
و از عقیق و از بالاد از پایا و از زمینها است و از مغزین با مغزین
روح پنهان و مومنان جانها را در آن است و در آن کافران
تیره و تاریک شده بر آید و بعد از آن قتلها بر آید و میگویند که کما است
و غیر اینها را طبع کند اول آن آنها فرشته را بر گاه قتلها بیاید و بعد
پسندای با خود با فرمان چیست و در آن کجا میگوید که در آن است بر آن
و کمر بند

و کمر بند و بعد از آن بر زمین میزند و در آن کجا میگوید که در آن است
ز زمین را کما است و در زمین میزند و در آن کجا میگوید که در آن است
بسیار میگویند که بار خدا با اینها و در زمین را کما است و در آن کجا
حضرت محمد مصطفی صلوات الله علیه بر آید با اینها و در آن کجا
کین از فرشتهها بر آید و در آن کجا میگوید که در آن است
از آن فرشتهها با اینها و در آن کجا میگوید که در آن است
در آن کجا میگوید که در آن است و در آن کجا میگوید که در آن است
مراسم است که هر از آن فرشتهها که میگویند که با اینها
نویسم فرشتهها که در آن کجا میگوید که در آن است و در آن کجا
یت و اعجاز است فرشتهها که در آن کجا میگوید که در آن است
قبر سلطان اینها بر آید از آن نور دارند که در آن کجا میگوید که در آن است
انسانها که در آن کجا میگوید که در آن است و در آن کجا میگوید که در آن است
وقت شفقت است بعد از آن بر سر قتلها که در آن کجا میگوید که در آن است
علیه السلام که بر آید از آن کجا میگوید که در آن است و در آن کجا میگوید که در آن است
برق را گرفت استاده باشند بر سر قتلها که در آن کجا میگوید که در آن است
عاطف میان وای حضرت خواه امتنا بر نیزه که در آن کجا میگوید که در آن است
علیه السلام از آن کجا میگوید که در آن است و در آن کجا میگوید که در آن است
پس در آن کجا میگوید که در آن است و در آن کجا میگوید که در آن است
یا بر سر قتلها که در آن کجا میگوید که در آن است و در آن کجا میگوید که در آن است

براز خال نه برداشته اند رسول علیه السلام گوید که با برادر بر سر خال بر این نان بچکان
بسیار نیست که من در روز مسکن باشم این نان در تن خال باشد و در مزاج بر این نان
میرود در تن بسجاق و تن گوید که بر سر خال اعتنا بسیار دینند و بگویند که بر سر خال
اعتنا ننهند بخت عزیزیست بدرگاه ما بگویند اوله که باید که بر سر خال اعتنا نمود
او بر رگه ما بیاید در امتثال او در پیش او حاضر گردانیم چونکه بر سر خال علیه السلام
این بسجاق است که حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم در آن زمان شدند و بگویند
اگر با خالها اعتنا نکنی در پیش از برادر خال برداشته اند و در این نان
شفاف است میگردم بعد بر سر خال جدا است و میماند تا با برادر این نان
بهند و این نان را در میان این نان بر سر خال و عذر این نان را در
فت با استند حضرت رسول علیه السلام سوار شدند و بر زمین صحت بودند
و بعد از آن خود را بر خال حاکم کنند که در میان صبر قابل است
در این روز و این قابل نمود در این نان غلط نشود و بفرمان خود ارتقا
ما چشم پوشیده و کشت و کشت که تمام عالم زنده شوند و در کمال رفاهیت
بسیار بزرگ این دنیا باشد اما بر سر خال علیه السلام را از حق تعالی فرمان نشود
یا که امتنان در بر جای چیست که جعفر با زور رسول علیه السلام بر سر خال
و بگویند ای با خالها امتنان مرا سوا ممکن است یا این نان از اشکال ممکن
این نان را بر سر خال خود و باز رسول فرمان نشود که با امتنات را بر سر خال جعفر
کردان و باز رسول علیه السلام بگویند امتنان مرا سوا ممکن است از حق
بسیار نه استوارم که امتنات بر سر خال بسیار و بیشتر است حضرت محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله

صلی الله علیه و آله بر سر خال نه بود و بگویند ای با خالها امتنان مرا سوا ممکن است
بگویند و باز حق تعالی فرمان نشود که با امتنات را می از این نان از در و در
نم از حق تعالی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله گویند از زجر بر سر خال
باشد عالم از بسیار و مشی که از حق تعالی بسیار و عاقتنا را فرمودیم
و حق تعالی بجانده و حق گوید که با خالها امتنان در مشی خال و فغان و عاقتنا را
در دست نه خند و انهارا مر جان و باز رسول علیه السلام گویند ای با خالها
که غیب پیدا رند و خورد خود و سینه نشسته اند و بگویند این نان و در کمال این نان
اندر این را بسیار با حق تعالی گوید که بسیار که اینها نیز در کمال
باز بر سر خال علیه السلام گویند ای با خالها امتنان در مشی و کمال بسیار و باز
حق تعالی بجانده و حق گوید ای با خالها امتنان در مشی و کمال بسیار و باز
یا که در این نان و از این نان و از این نان و از این نان و از این نان و از این نان
و این نان و از این نان و از این نان و از این نان و از این نان و از این نان
داده که از این نان و از این نان و از این نان و از این نان و از این نان
کامل از کمال و از این نان و از این نان و از این نان و از این نان و از این نان
خا را بر سر خال با خالها این عاقتنا را بر سر خال و باز از حق تعالی
که با حق در پیش با دست با کرم اینها را بر سر خال و از این نان و از این نان
بان آن این نان و از این نان و از این نان و از این نان و از این نان
ن با کرم مرا طافت نیست که بیست توام و این نان و از این نان و از این نان
از این نان و از این نان و از این نان و از این نان و از این نان و از این نان

ان قومند که دست یافته اند و خوار میگردند و عالمی را علامت
میگردند طالب علم را مفسد از کتب خوار میگردند و در این کتاب این
است **فوقه** این قوم را بسیارند که در دنیا با بیادند و در دنیا
نام از تقابل بر سر میزنند و از زبان این شراره زده در پیشه خود
بسیارند و فریشتگان خداوند که در دنیا کوی میگردند
میگردند و قوتوان بر میگردند و از زبان این قوم است **فوقه** این قوم
لا یفرحون کرده اند بسیارند تا آنکه بر سر این نام نهاده و جامه فخران
از آن شره در بر این کرده معز بر این است چون در دنیا کوی میگردند
و از به این نام و از چشم این نام است که بر این نام است و از به این نام
و این نام فریاد میکنند پس در دنیا کوی میگردند و فریشتگان
مناد میگردند و بگویند که انان قومند که در دنیا امانت مردم را نمیستند
و از عهد امانت مردم نتوانستند پس بر آمدن امر و بحر این نام ان
نیت **فوقه** این قوم را بسیارند که در دنیا کوی میگردند و فریشتگان
را بر بسیارند از این نام این نام هر چه در این کردن و از همه غلب
این نیت یافته و از در او ان جنانه فریاد کنند که همه اهل در عرصت بجان این
بگویند انان قومند که در دنیا با میگردند و در مردم نظر میگردند و چشم
خیانت بر این نام این است **فوقه** این قوم را بسیارند که در دنیا کوی میگردند
و این نام کرده استم را بسیارند که عورتان باشند و به با این نام فریشتگان
باش بر آمدن او از آن شده باشند پس از درون فریاد کنند و بنا و فریشتگان مناد
کنند و بگویند

کنند بگویند که اینها ان قومند که در دنیا بر لای شویان خود هیچ حرام میگردند
بجز این نام این است **فوقه** این قوم را بسیارند که در دنیا کوی میگردند
و کرده اند را بسیارند چشمات این نام از رزق بود و صورت این نام
مشکل صورت است تا باشد از سولت با است فریاد کنند و در دنیا کوی میگردند
و کرده اند و فریشتگان این نام را بسیارند که در دنیا کوی میگردند
قومند که از در این نام مایجان امیدم و فریشتگان مناد میگردند که بگویند که
اینها ان قومند که در دنیا شراب شورده اند و توبه ناکرده کرده از دنیا فریشتگان
اندا مرد بر این نام این است **فوقه** این قوم را بسیارند که در دنیا کوی میگردند
بسیارند و کرده اند را بسیارند که در دنیا کوی میگردند و فریشتگان
پسند یافته کرده و فریشتگان از به این نام کوی میگردند و فریشتگان
بکریزند و فریشتگان مناد میگردند و بگویند که انان قومند که در دنیا کوی میگردند
مؤمنان را بسیارند که در دنیا کوی میگردند و فریشتگان این نام این
است **فوقه** این قوم را بسیارند که در دنیا کوی میگردند و فریشتگان
صورت این نام مشکل صورت از زبان این نام کوی میگردند
اسرار صفت بجا این نام در فریشتگان در فریشتگان بسیارند که بگویند انان
بفریشتگان مناد میگردند و بگویند انان قومند که در دنیا کوی میگردند
و چشم بر فقران میگردند امر و زبیر این نام این است **فوقه** این قوم را بسیارند
ما را بسیارند که در دنیا کوی میگردند و فریشتگان این نام این
بسیارند که در دنیا کوی میگردند و فریشتگان مناد میگردند که بگویند که بگویند

ادرد و در وقت که اینها را بدرد فرخ برده اند از نزد بعد از آن دیگران را
بجز این فرودان که بر علیه اسلام گویند که پادشاه بود و کار فرمان به قیام
پیش بر مردم **ادام علیه السلام** که در میان منزه باشند و لیکن بی نظیر
فرزندان او اینند تا بر سر بار برهنه در شفاعت مدد بکنند و او **کاه**
اسلام **پیشرفت** از علیه اسلام روند بگویند ای پدر بزرگوار اگر چه
امتان منزه باشد لیکن فرزندان تو اند و تو تقا فرزندان تو و امتان مرا بر حسب ایگان
میطلبی در میان باریده امتان را بر جوارح کمالی حاجت فرادانم و حضرت
ادام علیه السلام گویند که یا کعبه در کشت بودم چندان گشای خودم پدید
پرسید ایان بگره ستم و سوزاد دل من و خوشتر مندی از حضرت است و مرا
سود نیست بر جوارح ایگاه مردم یا کعبه پیشرفت خود علیه اسلام روید
حضرت علیه السلام با قصد از قوم خود بگفتند که ای فرادور
ای تر یار و مدد بعد از آن **برهان** **فصل** **پیشرفت** **نوع** **علیه** **اسلام** **مرد**
و بگویند ای برادر بر امتان که شفاعت کن بر من یاراده نوع علیه اسلام
گویند که ای کعبه از قوم خود طوفان طبعی و از بر ایامدن افتاب بخورد
فستق افتاب ای عالم غرق کردی من نشسته ای آن مانده که در امر است که
بر جوارح است کاه مردم نوع علیه اسلام گویند **پیشرفت** **علیه** **اسلام** **در**
علیه اسلام پیشه ایام غیبی است و در نزد با اهل اسلام که همه بزرگواران از اهل
امتان نیز آمدند و بابت شفاعت از نوع علیه حضرت ابراهیم گویند که یا کعبه
در با قوم مشاک کردم بسبب امر است که بر حضرت کاه نتوانم رفتن
یا کعبه

یا کعبه پیشرفت موسی علیه السلام روید و حضرت زهرا علیه السلام پیشه موسی روید که
یست یا بر امتان که شفاعت کن درین روز هزاران نفر و غیبی او مظلوم از ظلم کاه است
ند و از تو مدد میطلبم حضرت موسی علیه السلام گویند یا کعبه فرعون ترا با لشکر شو با
نیل غرق کردم و قارون را در زیر زمین فرستادم و آن نیز مشرک است از آن که حضرت و آن
بر جوارح است کاه رفتن نمیتوانم یا کعبه نیز حضرت علیه السلام بروید و بر علیه اسلام پیش
حضرت علیه السلام روند بگویند ای برادر بر امتان که درین روز هزاران نفر است
بجای کاه شفاعت و دعا مرا ازین بسبب شادمان گردان که خبر در غم امت خود را
ندارم امروز در هر روز هر صفا از برای امت هر چه در شفاعت از تو میطلبم حضرت علیه السلام
علیه السلام گویند یا کعبه ای که از مرا بر سر قرار میکنند بسبب آن که منزه از جوارح است کاه نتوانم
رفتن لیکن یا کعبه کاه شفاعت را بفرزاد تو دیدم که در کشتن است از کعبه علیه اسلام
آنجا ندانم که بجز آن کفایت نشود و بگو علیه اسلام گویند یا کعبه ای که در
ندیدم پشت پناه در کعبان و بفرمان تکوا ای برادر کار بر امتان من رحمت خود را در
جای است کعبه روید و بر جوارح خود را برهنه کنند و شش هزاره که بجز من مشاک است
آن لطیف و بزرگ مبارک خود را برهنه کنند و فریاد و زاری بر آورند و بگویند یا کعبه ای که با تو یاق
دانای و توبیخ است تو چه ای که یار از تو میطلبم و مدد از تو میخواهم و از حق تعالی پرسید
یا کعبه امتان را بر سر جوارح من و ابو بر روی **پیشرفت** **علیه** **اسلام** **در**
علیه اسلام که عراطی بود است بر روی در فرشته اند و در آن که بزرگواران
را است از سوار مار یک تر از شب تاریک تر و از شمشیر تر و از باد تر و از دهنان
فرزندان آدم باید که شستن و بعد از آن خود را نقاد و در زمانه فتنه استغیبه کنند و در

تصالحیم ایدیس عمره باشند اوله بجزئی ابو بکر صدیق رضی الله عنه و کونیه
ای بار شایع غاروی مونس فیک من امر و شمار جا به حکم این کاه درود علی
امتان مراد زده چنین بکنند حکم این است **فردی که در وقت نماز** **مقاله دره جزیره**
در ایام مشغول در نماز بود **و این دعا را** **در وقت نماز** **کند** **عمره** **باشند** **و بعد** **در** **بیت** **مکه**
و بیرون بر بار حق کاه درود هر چه بخواهد بر هر کس که در وقت نماز کند و کونیه کاه
بار خدا دل مشغول بر جا کاه زده کاه درود و کاه اختان مراد فی وقت نماز این نماز است
و بدیند که کاه این شان زیاد شود و نماز این نماز اعظمه را به هر طرف برود بجزان
رسول علیه السلام **آنکه در وقت نماز** **کند** **و بگویند** **یا** **الله** **یا** **الله** **یا** **الله** **یا** **الله** **یا** **الله**
شده بخار و به که امتیاز مراد وقت نماز خوانده نماز این نماز این نماز یاد کرد
بید که امتان مرا غلبه بکنند **رسول علیه السلام** **این دعا را** **در وقت نماز** **کند**
نمک کنند و بگویند یا علی شمای بر هر دو راه روید که امتان هر چه در وقت نماز کند و یاد کرد
قوت شما شد مرا در هر دو راه تا خود در دم این نماز کند از هر کس که بسوه و در وقت نماز
در ایام **ساده** **خودشان** **در هر طرف** **نماز** **کند** **و امتی** **کونیه** **در** **هر** **ای** **کس** **که** **قصد**
در نگاه داشته در ایام جزیره علیه السلام و میکانند در ایام و عز را علیه السلام در وقت
رسول علیه السلام **باشند** **و بگویند** **یا** **الله** **یا** **الله** **یا** **الله** **یا** **الله** **یا** **الله** **یا** **الله**
و بعضی کرده چون هر که کند و بعضی بکنند و بعضی از وقت نماز این دعا را در وقت
نماز این دعا را **یا** **الله** **یا** **الله** **یا** **الله** **یا** **الله** **یا** **الله** **یا** **الله** **یا** **الله** **یا** **الله**
مسلمی از قبل مراد این کاه شد و بگویند که بسیار از این دعا را بکنند و پاک است
ان خدا که مراد این دعا است و مراد در وقت نماز و در هر چه بخواهد بر هر کس که

شفاعت با نزهت نگاه کنند حضرت جبرئیل امین از نزد رب العالمین روید که
بمقدمه استاده ای که چندین هزار کوزه کاران امت شمار در وقت نماز خوانده باشند که هیچ
انرا در نماز در هر چه بخواهد علیه السلام این سخن را شنیده هر چه بخواهد و در وقت نماز خوانده
در وقت نماز خوانده بگویند از امتان خود را که بسیار است و در وقت افتاده اند از راه
بینه و ای دعا که در شفاعت نگاه هر چه حضرت یا مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بگویند
او امتان هر دو ای در پستان هر چه بخواهد از **رسول علیه السلام** **شده** **این** **نماز** **را**
انکه شما خود را یک بند در بکنند حضرت یا علی علیه السلام شنیده صد بار
بسیار نامه در بر آن وقت مشکین عزیزین بعد از این که از نزد خود خوانده امتان
من چه بسیار بار **رسول علیه السلام** **بر هر چه** **نماز** **کند** **و بگویند** **یا** **الله** **یا** **الله** **یا** **الله** **یا** **الله** **یا** **الله**
امت عالی که کار خسته و از دوری بیرون آیند در هر چه بخواهد علیه السلام انهارا گفته
بدر بکنند رسیده خدای تعالی در هر چه بخواهد است هیچ که نماز این دعا را بکنند
نماز خدایه کونیه هر چه بکنند در هر چه بخواهد امتان بر هر چه بخواهد علیه السلام که
نیسای امتان هر چه بکنند با هر امتان در ایام این نماز کاه رحمت بر هر چه بخواهد
بگویند علیه السلام باشنده که را سخا افتاده علیه بر هر چه بخواهد علیه السلام بگویند
استخوان ماه ایشان نماند در بلاد آخرت از هر صفتی هر رمانند در هر چه بخواهد
ابراهیم فیلسفتر رمانند و صفت مسو که کلمه رمانند و بگویند علیه السلام بگویند رمانند
و در چشم اول ظاهر ایشان را بسیار آیند در چشم دوم باطل ایشان را بسیار آیند
را صفت را افتاد از ایشان هر چه بکنند در وقت بقا که هر کس در نماز در هر چه بخواهد
تا بر هر چه بکنند نفسی خود در بر نفسی ایشان کنند که قوت ستم در میان ایشان

برینند و قیود نور در برش کشند انگاه راجع علیه السلام امتحان خود را به بن برهنه است
بر کهنه و در آن وقت که از پیشگاه خداوند تعالی گشته و دل خود را به جمع کرده اند و در
آن در دوران بهشت آنها را جوار بر زمین که بشود که هر کس از آنجا بیرون آید
را گویند که ای امتحان خود را به جوار اول بر سر تو بر زمین بگذار از آن جهت که
بشود بخونند بر علم اندوه که در دل در دنیا داشتن بر طرف نشود و بعد از آن که
علیه السلام گویند ای امتحان من شنیده خود را بر زمین نشود که در دنیا بهشت
بودن بر طرف نشود و بر علیه السلام گویند که انگاه از آنجا که بر طرف نشود
تشنه که در روز قیامت چشم خود بر طرف نشود و بعد از آن گویند که از جوار غیر خود
چون از جوار غیر خود در دل این عالم بر طرف نشود در دنیا داشتن بر طرف نشود و
علیه السلام گویند که ای امتحان خود را به جوار اول بر سر تو بر زمین بگذار از آن جهت که
با خود بر این عالم امتحان بر مصلحت در بهشت یکدانه با قوت بر طرف نشود که کلان
آن قضا مقدر در بهشت بر این دنیا باشد از آن جهت که این بر طرف نشود
پس از آن باشد امتحان حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بر کهنه است و بعد از آن
این عالم را بر طرف نشود و حضرت موسی کلیم صلی الله علیه و آله گویند ای بار خدایا در دنیا
کرد و بود که در بهشت اول و بعد از آن بر طرف نشود و از آن جهت که در بهشت
ندای که یا حواری یک امتحان بر طرف نشود و در دنیا داشتن بر طرف نشود و بعد از آن
حضرت جبرئیل علیه السلام را که از ایشان بر طرف نشود و انگاه او را که شنیده چون گوش
اندافت که در بهشت که این او را از ایشان بر طرف نشود و او را از دشمنان بر طرف نشود
مالک در دنیا شنیده که ای مالک در دنیا شنیده که ای مالک در دنیا شنیده که ای مالک
مالک از

مالک از برین عالم شنیده و در دوران حوزت و دایره بدین عالم شنیده و در بهشت که
شخصی نوزاد میگردند حضرت مالک گویند که در شمس و خورشید است و در روز
قیامت از قوم کدام بهر آن بجا که گویند که با مالک هر منکر را با طاق و دیدار
تو نیست بنشین گویند که در دنیا که هزاران است و در روز قیامت همه میمانند از
بن که حضرت مالک بسیار با نیکو است پس او را نظر کنند زیرا که تاب در طاق نگاه کرد
در حضرت مالک نه در بهشت از آن شخص ترسید و در روز قیامت با مالک از بهر آن که در
در دنیا بجان آمده ایم نام بهشتی که در مقصد ای خوشتر از موت است که در ۱۰۰
بسیار مفید میماند که در دنیا از بهشت که از آنجا که در دنیا بهشت است و نماز قیامت
است و نماز قیامت است حضرت مالک چون این بشنود گویند که ای مالک هر منکر را
در مصلحت بهشت است و در دنیا شنیده که ای مالک هر منکر را در دنیا شنیده که
بشنود فریاد و حسرت که ای مالک هر منکر را در دنیا شنیده که ای مالک هر منکر را
شنود و جبرئیل علیه السلام از در فریاد بر سر سرودند و بر آید بر سر عرش نگاه
کرده و در بهشت که ای بار خدایا از امتحان بر طرف نشود و در دنیا داشتن بر طرف نشود
که این نماز بر طرف نشود و در دنیا شنیده که ای مالک هر منکر را در دنیا شنیده که
مالک از برین عالم شنیده و در دوران حوزت و دایره بدین عالم شنیده و در بهشت که
ای مالک از برین عالم شنیده و در دوران حوزت و دایره بدین عالم شنیده و در بهشت که
بسیار مفید است تا آنکه در دنیا شنیده که ای مالک هر منکر را در دنیا شنیده که
از حضرت جبرئیل او را به کهنه در روز قیامت بر طرف نشود و انگاه او را که
مردار به بسفید فریاد کرده است حضرت مقدر از این دنیا باشد حضرت جبرئیل بر امت

حکایت کنی گویند که با دولت محمد در آن روز در میان قریب های خیزد
نخستین مرتبه پشت نشین بود بالار تخت بدینسان است از معرفت پسند که گویند که ای
رضوان همیشه مقدر میدنم که برود روزی آوردند در شغل بال از تندی در زنت زودید
مهرنادهم هر غرق فرود رفت بر کوب از افتاد چو از رضوان بهشت این شنید گفت
ای بنده تبار تقابل است محمد و برودت هم از ان دوزخ فراموشم کردید
پشت بریند که گفته کار بست چون کنایان او بود و خلافت همتان نگاه دارد که
ایکون کلطفی گواریه در قسمت با برنده شود انگاه او را از دوزخ برود که نندد
در ارند چو با دولت بجای با کان به **عنه الله** **بسم** قوی **هو** امتحان به علیله
اسلام عزیز تر و شرف تر است از حق سبحان و تعالی در پاره امتحان محمد مصطفی
صالح علیه السلام و عنایات بسیار دارد از بنده های خود رحمت میکند و بی از بنده
ایکون که علیله السلام را مقدر خلق از زمین میگرداند از انک ملایک را که مصلحت
را فریبند آن که غایب نموده پس از آن برسد آن او را که از دین بهنجب خود را
انقران و اعظم عظمی و اله همه عالم و آدم یاد خود امتحان او را بر از آن زمین امتحان پس
که ما قسم یاد کرد تا دید که چو با چگونگی خود را چگونگی خود که مصطفی صلی الله
علیه و آله و سلم نماید بر امتحان او را امت کند و نصیب سفران دیگر شد و امتحان این
نام نشود و شرفه را که بنده اویم و امت او را از دستان همایاری با صفا
و دار دل جان از آن اهل بیت و فرزندان او را در پشت میگردم و امانت علم
اعلم الصواب **بسم** محمد **بسم** محمد **بسم** محمد **بسم** محمد **بسم** محمد **بسم** محمد **بسم** محمد **بسم** محمد **بسم** محمد
بسم محمد **بسم** محمد **بسم** محمد **بسم** محمد **بسم** محمد **بسم** محمد **بسم** محمد **بسم** محمد **بسم** محمد **بسم** محمد

و الحمد لله رب العالمین و العاقبه للمتقین و الصلاه و السلام علی رسول محمد و آله
و اهل بیتهم معراج است کائنات و آن خلقت از بند موجودات و آن ماه رومی
و آنچه الفجر سجد بود با لیل از اسیب یعنی بنام حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه
و آله روایت میکند جمله شد این جسا پس فرجی آمده عن از بهر علیه السلام که
نشب معراج دو شب بود که بر سر و ملکای سل با بر خور نقاد بهشت در آمدند و بر
و حکم شرفی از برای بهر علیه السلام آوردن و با هفت هزار فرشته در آگاه
بر صبح اول بود حضرت رسول علیه السلام آن شب رخا امتداد فرشته بودند که
و نماز حضرت گذارید بود که بر پیکر علی علیه السلام و موسی علیه السلام در آمدند
چون رسول علیه السلام بر زمین رسول علیه السلام بنشیند و موسی علیه السلام
با آن با رسول علیه السلام بنشیند هر چند در حقیقت با بر او بر سر است که در
نشب یک روز تا آمد بر حقیقت با چه فدایت اسلام میکند که امتحان این شب
مسئله خودم تراسی تو ای که پیش از تو هیچ کسی ندا فرمودم ترا
امتن بجای رب نام که بس که بر را بد بخیز بزم آن بهر علیه السلام گفتند
یا نبی که گویند جبرئیل گفتند تو قفا باش که تا خصل نام حقیقت با او از تو بر
مده بر رسول علیه السلام حاضره رسول را برداشت و جبرئیل علیه السلام این نوحه
و بعد آن دور رحمت نماز گذارید و اسلام کرده نگاه کرد که بفشان از اضلاع
را دید بهر علیه السلام عمران فرشته را اسلام کرد و آن فرشته گفتند با چه
منزه یاد مرزا گفتند ای تعالی که کرده است که پیش از تو هیچ کسی ندا کرده
است و از بر انور بر انی فرستاده است رسول علیه السلام نقیض بجای

اورد یکی براق غمزه او از کافور و چون در کعبه از در اوی می ماند و زین ادا یا
توت در کباب او از مردود و جام او از مردود و در انگاه جبرئیل علیه السلام گفت یا محمد
برین براق پهلوان شو بفرمان خود بقیان براق را پیش رسول علیه السلام ادا
روند و فرشته آمد کرد رسول علیه السلام آمده است بفرشته در جبرئیل علیه السلام
جام براق را فرستد من در پیش بر زمین نهادم که بر نشینم براق برایت انگاه جبرئیل
علیه السلام بانگ بر زبان زد که هرگز اوردی بکنی و بکنی نه بکنی از این بود و از اینست چون
براق از جبرئیل علیه السلام این شنید شرم گین شود و در سجده در عهد و کفایت بجزئیل
مسلمتم که او سحر افزه مانست و سحر او حاجت دارم جبرئیل گفت که حاجت داری ۳
بگو نام و نام بی انگلی دعا کن که فردای قیامت با او آید و مرا از او فرزند
قدرا بفرمانگاه دارد و در ایامی که فرادای قیامت بر او تو فرستد بر او براق بسیار رود
مهر و کوز بسیار با از این باشد که در دروغ از من در کعبه بود نشو و کوه سحر
علیه السلام گفتند براق تو هم از انست و دروغ میترسی گفت یا محمد من
حافظ انست و دروغ ندادم و انگاه ندانم که یا محمد قبول کن بعد از آن رسول خدا
دعا کرد و براق پیش آمده عذر و بنیاد شکسته بجای آورد و پیش آمد بجزئیل علیه السلام
پشت براق بنشیند و جبرئیل علیه السلام جام براق را بفرستد و میگفت یا محمد
کباب براق را بفرستد در پیش رسول علیه السلام پهلوان شد و جبرئیل و میکائیل گفتند یا محمد
مرا فرمان نیست که باشی همراه رویم جبرئیل گفت یا محمد در بر راه بروی از روی نشو
خوار بکنار از جواب ندی و نا ایستی چون روان شد از دست راست او از آمد
که یا محمد راه غلط کرد و کوشش کردم از اینجا بگذرستم تا بخار رسیدم که زن دیدم که
مخواب

عصابت تمام دیدم که از خواب رسد و بنیکو تر از من بودیم بودم از اینجا بگذرستم
انگاه بود در بیت المقدس دیدم جبرئیل و میکائیل را در بر سر راه همراهان
بودند بر اسلام کردند بجزئیل طبع از نور گرفته و هر کوشش بر لای ان تفریح
نماده جبرئیل گفت یا محمد هر کوشش طبعی بفرستی چون از این بگذری
پاره از آن بگذردم قهرمانانم جبرئیل گفت یا محمد اگر این قدر بفرستی
تمام امتی خود در کفایت مانده و بدو زنی زنی رسول علیه السلام گفت از این جبرئیل
از بران امتحان کن که کار باقی بفرستی جبرئیل گفت تمام برفت انست و بفرستد
باز جبرئیل گفت یا محمد درین راه که آمد از اینجا بر و عرابی چه بفرستد رسول
علیه السلام گفتند یا محمد جبرئیل از این از دست راستم بر آنکه یا محمد راه
غلط کرد من کوشش کردم از اینها بگذرستم دیدم که در کفایت تمام
بسیار بود و در پیش براق من ایستاد گفت که یا محمد بفرستی شو قوی کن تا عمر
فردا داشت بکنم بر در نظر کردم جبرئیل گفت یا محمد او از اول از دست
پشت تو آمدن و با هم روان بودند که اگر نظر بان میگردد انست انست تو چشم
بفرست او از رویم که از دست عیب تمامان و هیچ ترس با نه بودند که اگر نظر
میگردد انست عیب انست تو ترس میگردد و در بیان زن که کوفت در بیان صورت
بنوشته ان زن دنیا بود که اگر او انست میگردد انست عیب انست عیب انست
را از دست میدهد و فردا قیامت در آن نور انست انست انست انست جبرئیل
علیه السلام پیش آمده همان براق را فرستد بجزئیل او در راه میوه است تمام
و سحر را دیدم و بر این ان اسلام کردم انکه انان جواب اسلام دادند

و شکر خدای تعالی گفته که دیار شما با ما در یک راه است و ما را از راه خود بر سر راه
و با نیکو کاران گفت و بگریه و در آن وقت با هم پیش میزدند و همه انبیا را با ما می گفتند که
ایضا گفتند ایستاده که تو بگویند لغتاً همین سخن است و گفتا هر دو در عالم را بدو گفت
تو افریده هست من پیش میگذرستم و در وقت نماز با جماعت انبیا میخواندم
بقدر آن که بگویند پیغمبران روی بسو می کرده اند و گفته اند من زود یاد میروم از آن
تعالی است که پیغمبران را امت عطا کرده است و زودترین فرزندان آدم افریده
است آنگاه آدم صلوات الله علیه را در آن گرفت گفت با هم سلام من بر تو باد که فرود
ی قیامت مرا بجای پیغمبران را از شفاعت خود در عین آنگاه از شما بگذرستم
و بگویند از زمین تا بهمان روز شما را دیدم جبرئیل مرا گفت بر سر خود بر تو بگویند
در آن شام میان زمین و آسمان با من بود راه بود از مرد با ای ادوار
در آن روز بعد از آن پیغمبر افریده نشسته گفت که لا اله الا الله محمد رسول الله
چون آن زمان بجا بگذرستم جبرئیل و میکائیل همراه من بودند چون آسمان
اول برودن آسمان اول را فریاد کرد از زودترین افریده است در روی نهاد و قفل
بر آن در زده بر آن در نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله است بر آن در
زودترین گفته است که لا اله الا الله محمد رسول الله است بر آن در
صلوات الله علیه بر آن زودترین کرد که جبرئیل گفت لا اله الا الله محمد رسول الله
نه در بیان اول آسمان است تا بود مرد را بدید سلام کرد و گفتا از زودترین افریده است
دیدم که همه کار میگویند در نماز و عبادت کرده اند که بار خدایا امانت
را بسیار از شما بگذرستم خلق عالم بسیار دیدم که از جمله شما این است
او

او بخت و بر کردن بر یکی گذاشته و در میان این نامها بسیار گفته فریاد
زار میگردون در گفته با آن جبرئیل اینها چه قومند که بحق بهمان گفتا
این نامها از انبیا باین بلا مبتلا کرده است جبرئیل گفت با هم اینها آن
گفته اند که در دنیا مال دنیا را زودتر از خود حلال دانسته اند پس
انجا بگفته اند خلق بسیار را دیدم که از زبان مال اینان او بخت بود
نه گفته با آن جبرئیل اینها چه قومند جبرئیل گفت با هم اینها آن قومند که
در دنیا از مسلمانان را زودتر از خود غنیمت کرده اند چون از انجا بگذرستم
تو می دیدم از زنان که از بهستان با این نام او بخت و فرشتهها
ایشان را از عذاب میگرداند چون او را از انجا بگفته با هم جبرئیل اینها
چه قومند جبرئیل گفت با هم اینها آن قومند که زنا کنند و در دنیا
ازین شوهران خود بیشتر بجایان مردم میینند و از انجا بگفته است
باز زنان بسیار دیدم که در کردن غلها کار دارند که انبیا
ده این نام فریاد زار میگرداند گفته با آن جبرئیل اینها چه قومند
جبرئیل گفت ان زنا کنند که در دنیا شوهران خود را غلبه
نکرده اند و در وقت زنا کنند و بغض میباشند شوهران عمل نکرده اند و شو
هران نشود نموده اند چون از انجا بگفته است خود پس سفید دیدم که بزنج
اورا ندانند چنانچه جنتی که دیگران با بیخود و دیگران با بیخود و هر دو از بیخود
ت بود و منتفاری از روی گفته با آن جبرئیل اینها چه قومند
این فرشته است که تو را گفتا او را با این صورت افریده است و فرمان داده

هست و فرمان داده است بهت های روز شب یک است بگذرد با کما بهر
هم زند مرغان دنیا را بشوند این شان هیچ کس که گویند بران بنده مؤمن
که او از مرغان را بشود بریزد طهارت کنند و نماز مشغول باشند و
سخت از زاده هزار عالم را بهر مرد و از جای بگذرند فرشته دیدیم که غرض
نمود از ان فرشته بر ان فرشته است بر ان که افی بر سپید که با جبرئیل سلام
فرشته است گفت با نام این فرشته است که نام این فرشته است فری تلقا
او را بر جبرئیل فرشته است در عدد و برق در تحت تصرف او است چون از جای
بگذرند تا اینجا دیدیم اینها که فری تلقا او را از کوه آورده است
و دوری بروی آنها داده و فرغ بران در زده و بران نوشته که لا اله الا الله
محمد رسول الله جبرئیل و هست بران و فرغ در روز و فرشتهها گفتند که تو کیست
گفت منم و با من معطف علی الله علیه و آله و سلم است بر ان عالمین و
را یک دند و اندرون فرستگان را دیدیم که فرشته گفتند که
جبرئیل این بر فرشته است گفت این در و جبرئیل است و همه فرشتگان
ایمان در دیدیم و اور اسلام کردم و چون با سلام من بر او چون از جای
بگذرند فرشته دیدیم که مقادیر او را در دست خود نگاه داشتند و گفتند
ایسکه که با جبرئیل این بر فرشته گفت با نام این فرشته را قال سلام است
که فرشته روزی بنده کانی را میگذراند که را با اندازه بخان که فری تلقا
تقدیر کرده است چون از جای بگذرند با همان بیوم رسید که او را
از کوه آورده است در کانه داده و فرغ بران در زده و بران نوشته که
لا اله الا الله

لا اله الا الله محمد رسول الله و جبرئیل و هست خود بران در روز و فرشتهها گفتند
به تو کیست گفت منم جبرئیل و با من معطف علی الله علیه و آله و سلم است بر ان
عالمین در این کتب نشان درون رفتیم مرد را دیدیم که بر سر کوه نشسته و
و نماز آلوده کان بر کرد او را استاد کا حقیقت با انجی جبرئیل این بر مرد است
گفت ابراهیم خلیل الله است ترا و فرستم و سلام کردم و جواب سلام من
داد و گفت با خلیل الله اینها بود که کاند که بر است حبس نما اینها را
گفت با من اینها را کرده کاند که نور را بر پیروز و نبی آمده اند بفرمان
تعاویذ که ترا بر سرش میدهم نافذی وقت سپردن و مادران خود را
شفاعت گفتند چون از ان جایی بگذرند با همان بیوم رسید که او را
ن و دیدیم که فری تلقا او را از کوه آورده است دوری بروی آنها داده
و فرغ بران در زده که نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله جبرئیل و هست
خود بران در روز و فرشتهها گفتند که تو کیست گفت منم و با من
معطف علی الله علیه و آله و سلم است بر ان عالمین در این کتب نشان درون
رفتیم مرد را دیدیم که بر سر کوه نشسته و نماز آلوده کان بر کرد او را
استاد کا حقیقت با انجی جبرئیل این بر مرد است با نام این فرشته را
قال سلام است که فرشته روزی بنده کانی را میگذراند که را با اندازه
بخان که فری تلقا تقدیر کرده است چون از جای بگذرند با همان بیوم
رسید که او را از کوه آورده است در کانه داده و فرغ بران در زده و بران
نوشته که لا اله الا الله

بسم الله الرحمن الرحيم که با جبرئیل است که ام فرشته است که او را
چه نام از وی ترسیم جبرئیل گفت با محمد این برادرم عزرائیل است
و جان های مومنان و ایمانان که کافران بدست او است و من پیش
او رفتم و سلام کردم جواب سلام من داد جبرئیل گفت یا برادر عزرا
زایل این رسول نقلی است و برگردید اولی و آخر است بر جواب
او داد و تعظیم بجای او را در در بعد آن برخواست و تعظیم بجای
او رد و گفت یا محمد مزده باد من از که هر چه میسر است مرا امرت و طاعت
و است انگاه گفت یا محمد خداي تعالی مرا فریده است میم همه خلقی
بدست من است رسول علیه سلام گفتند یا عزرائیل این لوح که در س
نهاده است عزرائیل گفت یا محمد جان همه آدمیان جانداران در
صوت است گفت یا ملک موت جان مومنان را چگونه است از و جان
کافران را چگونه است گفت یا محمد هفتاد هزار فرشته این خلق
دارند و فریادمان بر دار صحن جانند از موعظی را وقت رسید
باشد بدست است ملاحظ کنم و فرشتگان و است را است فرستم
که بر دست یرخان فلان این فلان را این از حق او بر آورند و به علاه
عیس بسیارند در پیش من کافر را وقت رسید باشد بدست است
نویسند که فرشتگان و است عذاب فرستم که بر وی جان فلان این فلان
را سخت بگردید که او بدست است و باز گفتم که یا ملک موت تا خودی تعالی
ترا فریده است که هر چه جای بر خواسته گفت یا محمد بار از جابر
است

است که آنکه از برای خودی تعالی و خلیفه خودی تعالی مرا حکم کرد که
برو خاکه آدم را بر بار رفتم خاکه آدمی را بر فرمان خودی تعالی خاکه آدم
را بر بار رفتم دوم آنکه از برای جبرئیل رفتم پسوم آنکه از برای ام
چون از خاکه ششم با آنها پنجم رسیدم که خودی تعالی او را از سر فریده
است و در کبریا کرده و قضا بران در زده که نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله
جبرئیل گفت در زده بر فرشته که گفته که نویسی گفت من و با من محمد مصطفی
است صلوات علیه و سلام فرشتگان گفتند که الحمد لله رب العالمین در را
بکش نه داندون فرشته رفتم یادیم که حتم با آنچه جبرئیل این چه فرشته
است یا محمد این دارا ایمان پنجم است و بروی سلام کردم و جواب سلام
من داد از آنجا که ششم با آنها که رسیدم پسوم آنکه از برای تعالی
از با قوت برین آفریده است و در کبریا کرده و قضا بران در زده
و بران در زده که نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله جبرئیل در زده فرشتگان
گفتند نویسی گفت من و با من محمد مصطفی صلوات علیه و سلام گفتند جبرئیل
در را بکش نه داندون در رفتم فرشته دیدم گفت یا جبرئیل این چه فرشته
است جبرئیل یا محمد این مالک سر دوزخ است آن فرشته بر کشته برین نشسته
و عظیم بزرگ و سپهر نال آن فرشته هر فرود آورده و از زبان وی انشالله
داوود رسیدم گفت یا جبرئیل این چه فرشته است جبرئیل گفت یا محمد از آن
وقت که خودی تعالی این فرشته را آفریده است برین کشته شده است
و تاج از آنش بر سر نهاده و خودی از آنش در زده گرفته از آنش خود را

بر زمین ننماده زمین است شد و من بروی سلام کردم و جواب سلام
نداد و بر داشت جبرئیل گفت همراه من بودی مالک در نزد این سید عقلم است
زین فرشته بود که آدم انبیا برینند او هست زلفی نموده و الی و فلان و دین
جوامد علی با و عوالم من مطلقه مسامحه عیونم هم جز انقیاد نکردی جواب سلام
نداد و بر سر داشتی بعد از آن بر ثوابت و تعظیم بجای آورد و عذر بر ثوابت
و در پست من برفت و گفت با هم می مشوره با در منزلت من در روزم کرم کرد این
هست بر نزد بر امتان تو کرده و بر تو جان آورده که با مالک گفت در روزی که
من بگو گفت با هم گفت نه اسامی و نمک شود ناگاه از حضرت عزت ندا آمد
که یا مالک بر چه می گوید شنو انگاه مالک گفت با هم بگردان خدی تعاد و در
جهت طبقه از دیده هست حضرت بر طبقه بر از سال را هست در بر طبقه که
باشند گفت با هم در طبقه اول از آن منافقان است در طبقه از آن قوم
فوج است در طبقه بیوم از آن کافر است و طبقه چهارم منکان است طبقه
پنج از آن همون است و طبقه ششم از آن ترسبایان است و طبقه هفتم
لا شرم میسریم با هم از برای بیگانه است نو است که این نشان در دنیا که
کرده اند تو بنده از میثت حضرت است که نموده عذاب است و الله از آن گفت
با هم یا مالک عذاب با هم در روز را با هم بگو گفت با هم طایفه نذر و عین که شود
ناگاه از حضرت غیب از آمد که یا مالک گفت با هم بر چه می گوید قبول کن بعد از آن
گفت با هم بر در پر داشتیم چون نظر کردم فرشته دیدم که نام آن فرشته
عزرائیل بود گفت با هم از جانب راست است و فلان چون نظر کردم در طبقه اول
علامت است

علامت با که عذاب است که ناله دیدم دوران که دادی دیدم که دوران
دادی هفت هزار عذاب بود و هزار مار که بود و دو هزار مار مثل شکر بود
که شرم مثل شکر بود و در روزی که در مابای است دیدم که در روزی که او بر
گزار ساله را داشت و او خود نموده میخواست برینند آن است که مندر است
مهر و کوشش من است و در روزی که دادی دیدم گفت با هم جبرئیل گفت
آن چه دادی است گفت با هم درین بدترین عذاب است گفت با هم جبرئیل
ازین و از امتان مرا عذاب نهی است جبرئیل گفت با هم امتان شرا
بن دادی چه است این دادی انکشت که بر فری تعاد است او درو باشند
و در روزی که دیدم که انجیل را و می نامست و برگرد دیدم که در آن جاه است
بوده اند که دست عظیم بر بالای آنجاه ننماده بودند جبرئیل آن سنگ را بر
داشتند و بزرگان سنگ مقدس را بر روی نیاب بود جبرئیل گفت با هم در اینجا نظر
کن نظر کردم آن جاه را دیدم که گفت با هم جبرئیل گفت آن جاه را دیدم جبرئیل
گفت با هم اگر این سنگ را در آن جاه اندازند و بر ساله بایند که بایند آن سنگ
در آن جاه برسد گفت با هم جبرئیل گفت که اندازند جبرئیل گفت با هم انکشت که شراب
خوره باشند و تو بر دست باشند و نماز کنند آری باشند چون از آنجا برگردند
مرد و زن را دیدم که این نشان را عذاب میکرده اند که مغز هر ایشان میجوید از جبرئیل
هر چه که با هم جبرئیل انما کینند جبرئیل گفت با هم اینها مادر و پدر تو اند از من
و چون رسید و چون ایشان را از این حال دیدیم هر یک را در دست است و تمام که این نشان
از آنکه تعاد از شمشیر خطام از حق تعالی است که با هم بر از اسب در درواز

دو کاری یکی را این که هر دو ما در محو الحک از امتان بکنه از امتان خود را میخوا
آنها از هر دو ما در بکنه از آنچه برود انتم گفته با خود با امتان مرا بخند که از
هر دو ما در خود بکنه نشتم و بخندیم و چون با از بخند نشتم تا آنجا که هفتم رسیدم
بجز این گفت در روز دهم که گفت منم بر سر کار با من مصطفی صفا را
عبدی که گفتند که از بزرگ عالمین و در این بکنه دوازدهم رفتیم اینجا دیدم
از یاقوت پسر افریده است و در بر روی نهاد و وقفای بران در روز دهم رفتیم
که لاله لاله است که رسول الله بود از اینجا که فرشته دیدم که تقوی صورت
و شکو است و از جبرئیل رسید که با جبرئیل این فرشته است جبرئیل گفت
یا محمد نام این فرشته رضوان است و من استیلا رفتم و سلام کردم جواب سلام
داد و گفت یا محمد مرا که ترا علی است سخت مرا از آن مان است جبرئیل
دست مرا بگرفت بدست رضوان داد و گفت یا رضوان بر عجایب غراب که
در بهشت است از خود و تصور و عقل و درخت طوبی و نعیم که در بهشت است
و که را با خود بنحاک انگاه رضوان دست مرا بگرفت و در بهشت درآمد بهشت دیدم
که خلقی تعالی او را از هر پسر افریده است اینجا که بهشت هم از این راه بود و در
بروی نهاد و وقفای بران در روز دهم رفتیم که لاله لاله است که رسول الله بود
تا گاه نهاد که با خود مژده باد مرا که از نعمت است بهشت جاودان بهشت
را با من نمود از عجایب و غراب کرده و در روز دهم که از این راه بود
اولیست و صد از میوه با دیدم که الوان الوان و همه خامو نایخت و پر رسید که
این در بار از بر این است از داین میوه از غایت رضوان گفت یا محمد
تا تو امتا

تا تو امتان فغانی بسیار بدین در با کنه نشود و این میوه نایخت نکرد و در بار
بهشت دیدم که از هر پسر افریده بود یکی از مردان رسید و یکی از مشک بود و در روز دهم
با او با تقوی راه بود و در کوشی هفتاد و هزار خانه بود و در خانه هفتاد و هزار
تخت بود و در هر تخت تور کبک است بود و هفتاد و هشتاد و هشتاد بود و در آن تور
تراختیم دیدم که در زیبا و نازکی و نرمی بدین این تان که نمود و بدین تان
پستان نازک بود که مغز این تان که نمود دیدم و بدین این تان که نمود و بدین تان
اگر یک تخت را در نهم ماه نور شبانه می شود و نازک و نازک بود و نازک و نازک
خوردند از کلوه این تان که نمود و در هر تان که نمود از پستان تان گرفت
جود که بر او بکشد و سپید و درختی کن تا که بود که در دین و در روز دهم که بود
بجای پستان بزنه در کوشی بود و در آن او از غفران بود و در آن توی
در نشان دیدم که هر سه ای در کوشی که هر سه کوشی در بار لاله کان در نشان
مرغان دیدم که در آن تان که نشان می گفتند در هر که که در مسلمات میوه بسیار
بر چند راه رو که از بسیار آن درختان نشود و در آن آمدن و همه بهشت
و همه بهشت را با من نمودند بهشت است اول را فرود پس کویند بهشت دیدم
را جنت الی و کویند بهشت است بسیار را جنت انجم کویند بهشت تمام را جنت
الودن کویند بهشت انجم این تان اعلام کویند بهشت ششم را جنت انجم کویند
و بهشت هفتم را الی کویند بهشت است بسیار را جنت الی و کویند
در بهشت جود که روان دیدم که سفید را که بر بود و شیرین تر از شکر
بود و خوش بود تر از مشک بود و در آن جود که بر بود و شیرین تر از شکر

حور شراب دیدم که نشسته و با او از فیض میگفتند ما هم شایان نعمتیم که بهشت
 با او در آن است و آنکه سقاوت آنست که این نعمت را بهشت نصیب او گردد
 گفتند یا اخی جبرئیل این او از خوشگوار باشد جبرئیل گفت با محمد اینها تو را شنیدند
 گفتند یا محمد میخواهی که **شما را بخواهی نعمت دهی** و جبرئیل در باز کرد و مر از بخاور
 مدام دان را از یاد دیدم که از آن بنگون زمین ندیده بودم گفتند یا اخی جبرئیل و از آن
 کیستند جبرئیل گفت یا محمد خاور مر از است و امتنان ترا است و یکی در تنی دیدم که
 غنچه بود اگر چه بر که در تنی را در دنیا بسیار شنیده و دنیا را بهوش ندیده بودم
 آمد از جبرئیل پرسیدم که یا اخی جبرئیل این چه درخت است جبرئیل گفت یا اخی
 این در طوبی میگویند از آن درخت میوه برود بان نشو اندر سینه یا محمد در
 با هم بهشت بسیار خایه است که در آن درخت ز سپید باشد و از آنجا
 بلند شده است بجای رسیدم که یکی از این زمین دیدم و از جبرئیل پرسیدم که یا
 جبرئیل این منزه بل را چه میگویند و این خیز از برای چیست جبرئیل گفت
یا محمد این تمام منزه است و از آن زمان که خدای تعالی مرا آفریدید بهشت از اینجا
 بکنده شدیم و بد فرمانی که در اینجا بگذرد هر چه بود و جبرئیل گفت بر لای آن
 سخن بهشت در هر فرد و انگشته در آن بگذرد همچو جکابیل را نظر کردم دیدم آدم
 را بگرفت و در کشتن خود انداخته بنای برود که مرفعه او را بر آن بنویسد و بگردد
 و از آنجا که چشم سخن مرصع دیدم و در پیشتر از روی او بخیز بودند که هر طایفه
 از مشرق تا مغرب بود از جکابیل پرسیدم که یا محمد کابل این همه ترا دوست
 و جکابیل گفت یا محمد این ترا دوست است که اعیال امتان را این ترا دوست
 این

این بگفت و مر از است از بهشت و حجاب بکنند از این و مسافت هر چه باشد
 پست راه بود و چون من اینجا بکنده شدم گریه دیدم که از زره هر چه بگذرد
 و میکابیل بر آن گریه پست تا من با میکابیل بگفتم یا میکابیل چه بودی
 از مقام مر از این است مر از اینجا بکنده شدم و پسرمانه گم هر چه بود
 فرشته و بگردیدم که بسیار مدد هست من بگفتم در آن بهشت و از حجاب بگفتم
 و جکابیل پرسیدم علم پس از دیدم که آن علم از عرش مر از هر چه بگذرد
 و در زیر آن علم فرشته بود دیدم که مسو در دهان گرفت بود و بسیار است
 و اب چشم از خدا رفتن فرشته را فریده بود که تا روز قیامت آن فرشتهها
 از پیش است و عاصم گشته و میگویند که با خدا امتنان میگردانند و از این
 را فضل در خود عودان آن شد و در آن را از او کرد آن پرسیدم که این فرشته
 را چه نام است حقیقت این فرشته را از جبرئیل نام و مر از فرشته بود و بسیار است
 و جواب سلام من داد و گفت یا محمد از آن زمان که خدای تعالی مرا آفریدید بهشت
 و من از اینجا بکنده شدم و پسرمانه گم و یا محمد از برای فرما ز گم هر چه بود و فرشتهها
 اینستاده ام از خدای تعالی امر ز شامت تو همچو پسران بسیار است و جکابیل
 و گفت یا محمد هر چه از این فرمان نیست که با شما در امر پسرمانه گم هر چه بود
 پرسیدم و فرشته و بگردیدم که بسیار است و بگرفت و بگرفت خود را دوست و از
 بهشت و از حجاب مر از این و مر از اینجا که است و من تنها بمانم و مر از
 بر اندام من افتاد و نگاه ندای بگویند مر از رسیدم یا محمد در هر چه بود و جکابیل
 در هر چه بود و مر از حجاب مر از این و مر از اینجا که است و ما شنیدیم که از زره

بهر بودن رای از مراد بر درگاه او نشستم بنام حضرت که در تمام روز مرا
بیشتر نگاه نه از کوشش مرا که به هر که امربط که استوار گفتم بار خدایا
نمیدانم و باز نه اندک با هر که استوار گفتم است گفتم بار خدایا
استان مرا بر که امربط بر تو ای کردن یا چو امتان تر بر بر طاعت است
تو هم کردن یا چو امتان تر از هر چه در دنیا صورت از آن گشته باز تو به کند
قوله امتان تر از فضل مرا خود قبول کنم و باز نه اندک یا چو دل از قاصح
طرح من چنان گفتم باز نه ای اندک یا چو در پنداری و من بیشتر گفتم و من
و میان حق و بسجده ای و قاصح ای و کوشش کن راه بود فلان قاصح
پس او دادی بر من از این همه کردم بدین مقام ای باید که گفتی از این همه در با من
لا اله الا الله که یا چو با او بگویم و چو با او بنماید تا گاه قطره در زبان
من چو بگویم خوشبو ساز مشک از مشک تر از تر از مشک بود و تر از تر بود
از خوشبوی آن با خود اندام باز نه اندک یا چو بسجده ای و در سبب ای
بمراه من با من بسجده ای و از من حاجت بخوانه تا در تمام نفس حقتم
بار خدایا ای خدا معبودان و انانای تو ای ندیدای و ناگاه از عزت عزت
نه اندک یا چو بگویم ای عزت و باز نه اندک یا چو بگویم یا با بسجده ای
صورت دیدم که هر چه مثل آن صورت زیبا صورت ندیده بودم و من عاشق
آن صورت شدم و آن صورت از نظرم غایب شد باز نه اندک یا چو بگویم
که تو بریدی آن فقیه بود یا چو اگر می ای فقیه ای کس چنانکه رسول
صلی الله علیه و آله فرموده اند که الفقیه فقیه فخر باز نه اندک یا چو بگویم
بهر برتبه

بهر چه او روی چنان که در دست نه بدوست نه آید به سیم ای اندک گفتم بار خدایا
یا تو عالم بر او انصاف بدرگاه حضرت تو هم از هزار دوام در خیرت تو نیست
باز نه اندک یا چو بگویم از او که در خیرت من نیست گفتم باز نه ای چو بگویم
ز منند که در دست تو و هم از حضرت تو از دوام باز نه اندک یا چو بگویم
قبول کردم به هر گفتم و باز نه اندک یا چو بگویم خدایا چو بگویم با من من اندک به هر
بگفتم گفتم باز نه ای ای بر امتان برت کس خدایا اندک بار آن طاقت
نه اندک به حق بسجده ای و نفا بیکام و بر زبان با من بسجده ای و اندک به هر بسجده ای
و چنان بود و آن شب به هزار بسجده ای با من بسجده ای و همه بر زمین شدند
من با خدای تعالی گفتم گفتم گفتم و ناز کردن گفتم چنانکه به هر نازها
میکند انگاه گفتم باز نه ای آدم از خانه فرید و فرشتگان را از مود که آدم
را بسجده کرد و بپوشید و بپوشید و بپوشید و نور از طوفان نجات داری و
عاشق را مستجاب کرد و موی را کوه طود داری که با بسجده ای گفتم
و بسجده ای از مود داری که از دم او مرده زنده گردانند که در ایام را از نار خلا
پس داری و دانش را با او کلستان کردی و با بسجده ای از داری و از خواه هر
دن آورد و پادشاه مود داری و بر او دهن را موم کردی و با بسجده ای ملک
داری از بسجده ای بفرمان او گردانند و مسجده است چهار بسجده ای و از نغم
بار خدایا بر من بخدای عیان کس تا من هم به انهم داز حضرت عزت نه اندک
یا چو از آدم را از خاک فریده ام و فرشتگان را فرموده ام که تا بسجده ای کردند
تر از نور فریده ام و کافر را فرموده ام که تا با تو بسجده ای کنند اگر بسجده ای

بسیجند و آدم و ترا خوان و آدم اگر نوبت را از طرفان خلاص کردم و ترا از کا
فران نجات دادم اگر موسی را که طوطی دادم و ترا معراج دادم اگر عیسی را از مرده
دادم که از دم او مرده و از نه که دایم ترا التیج دادم اگر ابراهیم را از آتش
از او که دایم ترا نجات دادم و به قایم تو بسین او از نا بر او دادم اگر یوسف را از جلاوت
دادم و از چاه بر او دادم و پادشاه مودادم و ترا پادشاه برده عالم دادم و پادشاه را
ریه بستند نو دادم اگر بر بدست دو دوا این را موم کردم بندهم و ترا زنتی لغت
لبس کردیم اگر با بسجین مسلک دادم از و بسجین را فرمان او کردم و ترا
رمضان دادم و ترا بینه الله القدوس دادم و ترا عید دادم و ترا در و ده بودیم
و ترا فخر دادم و ترا امتیاز دادم و نام ترا بنام خود پسته کردم که هیچ سبب
را نکریم یا چه اگر امتان متوکلان کنند باز تو بیکان تو بر این است ترا افضل
کردم خود قبول کنم یا چه امتان ترا یک روز بخانه وقت نماز و شش ماه روزه
فرمودم که تا بقیامت این ترا محبوب باشد باز نه اند که یا چه تو بنیم
بودی ترا از می تنی بر او دم و غایتی که به بران محروم بسجین است
عنا الله علیه **بسم** **بر پیش** افکنند و خاموش نشوند و گفت بسجین بسجین که
گفتند بار خدایا از تو شوم میسر م باز از تو نه اند که یا چه هر کس که قبول
کنم گفته بار خدایا امتان من طاقت با بر کران ندارد و کوتاه عمر نه از کردن این است
و بسجین کردن و باز نه اند که یا چه در یک روز پنج وقت نماز در یک کلاه که به
ماه روزه با این نشان فرمودم و باز نه اند که بنماز آقا صدار در و درین
زمنت در اراد بر پیش تو حاجت خوا هستن بسیارند حاجت این ترا از و برار
توقفه مکن

بلا توقف مکن باز نه اند که یا چه بسجین ترا ممت بر همه آفریده اگان تا تو
و امتان تو در دنیا بنده باز نه اند که یا چه در جنت من بر تو باد و بر همه امتان
تو که گرامی ترا مستحق و از انچه افلا یق باز نه اند که یا چه مفزود باد ترا که امتان
ترا بفرماید که بخت بجای و درن باز نه اند که یا چه بسجین امتان ترا که از خدای
من باز نه اند که یا چه ترا کار گرفته مرا یاد کن من از جان بمنو نسزید که صر
طرم باز نه اند که یا چه ترا که از دعا که پنجم مان رسیده کان باز نه اند که
زود حاجت چشم باز نه اند که یا چه بسجین که خدا را مدار ناپاک داد از فرشته
مشو بانو افصح باش و بسجین که بشو باش و از من نشو بشو باش از من نشو
ترا نرفی بار بجز از ترا دست و با من رفیست داد و از بنا بکند نشو بسجین
گفت و بسجین را بر اقبل ایستاده بودند بنسبیک این رسیده بسجین گفت
یا چه هر چه دیدم بر سر رسول علیه السلام بر سر دیده بودند همه با بسجین گفتند
بسر بسجین گفت یا چه ترا مرده دیدم که غایت مرا امر کرد که برو بخت
را لطافه کن باز گفت یا چه خدای تعالی مرا سه صد بر داده است از مشرف تا بآخر
به چون در بخت در آمدم هر ما در خودم که مقدر را بسجین ترا در بخت بر سر او
بالر میسر دایم باز پس ترا رسیده ام دان بریدن ماندم و قوتی نم ماند
باز دعا کردم خدای تعالی برالر میسر ترا دایم و قوتی زیاد شد و باز بر سر
باز از هر چه فرودماند بعد از آن به کنگره های بخت نشو بسجین و بدیدم که است
ده بود گفته با بسجین میسر که به مقدر در بخت بر سر او آن خود گفت
یا چه بسجین را بر سر من میسرت میسرت میسرت میسرت میسرت میسرت میسرت میسرت میسرت

در بهشت برین از آنجا که ششم با سمان چهارم رسیدم مواسف
 را دیدم گفت یا محمد صبر کن باد سر ترا باد گفت از برای امتان آوردی
 گفته یا موسی وقت نماز سحر در ماه روزه حق تعالی سوره اند
 از آن بنده که نصف نماز بخشیدند موسی بهر وقت یا محمد باز کرد از حضرت
 باری تعالی فرمود پس گفت تا از بن عمر گفتند که امتان تو بسبب صیغه
 طاعت بار خیران ندارند این بخاطر آنست که در گناه بار نهار رسیدم
 بار خدایا تو میدانی که امتان من ضعیف اند و طاقت بار خیران ندارند
 کردن این نشان پس کردان باز ندا آمد که یا محمد سخن ترا قبول کردم امتان
 ترا بخ وقت نماز یک ماه روزه فرزندم دارم و از هر روز کار عالم ندا آمد
 یا محمد در هر روز یک گوی گفته یا محمد یا شرم میسرادم من از نواز حق تعالی ندا
 که یا محمد اگر بخواهی امتان تو را نماز گسترده موصول شد را پس کردم و باز
 ندا آمد که یا محمد آن بنده که پنج وقت نماز بخندد در دو هفته ماه روزه در روز
 چنان که شش ماه روزه داشته باشد پنج وقت نماز کند از بده باشد
 در هر یک یک شب از شش ماه رمضان روزه دار طعام و بیهوشان بنده
 میسوزد و در رخ نباشد مشک خوریم و خداوند من و کنان او را افضل کردم
 خود عوف کرد انم در شب چهارم از آنجا باز گشته بجزئی مراد داشت در پیش
 بیت الموقد بود در برابر آن سوار شد او بگله رسیدم که هنوز جایگاه من
 نیست وقت نماز با خدا با صبحی به نماز گذاریدم و برون آمدم امرالمؤمنین
 و امام المؤمنین را دیدم و برای خواب و وقت یا محمد صبر کن باد و در وقت
 حکم حضرت

که حضرت خدیجه گفت که ششم بود و بعد از آن بیان کردم باران همه باور
 در این دنیا و من فایا باورند از ششم سوا فقیه دان منافقان منافق
 تا همه اهل بیت و باران و در پستانان مان نشدند همه همه
 منت الکتب بعون الملك الوهاب
 شد بنویسند خدیجه لا یشام این کن است یوم و در کتب کما
 بر خاند و صفه پیغمبر به دعای این ابرار
 فیروزه و غفره ملا خدی لظفره و کما فوشند در نگاه شریفه
 بگری و بکنند از خانه دعا طهر دارم از آنکه من بنده کنکارم الا
 اللهم مغفروا و در بیدار و با پستان و در بیدار مودعین
 المؤمنان و المؤمنات و اولادهم و اولادهم
 معهم و الاموات الکریمین و دعوات
 بر ملک ارحم الراحمین

ح ۲
 بسم الله الرحمن الرحیم

یک حرکت باد درم از رسول	باز مقبول همه اهل قبول
تا که معلوم تو کرد و منتش	تا به فوشان باشد برهت شفقش
بعد از آن ایتم بگید با هر چهار	ای برادر یک زمان کوشش
مجلسیها معطفی پیدا بود	انفاقا باشد خوابش بود
اندر شب هم فرمان خدا	این ندا آمد بگوش معطف

با خواب ناله بینه نیست
افزیم ترا از من بگر این
تو که تو بر دین خود خواب نیم شب
دو نتر اندام نماز تمام خام خام
در میان امتان از کسب نیست
صرفت اندام ناله ناله از جای هست
اشک از زبان نشازان بخانه پرده
چون که پند در دهان نشازان مشهور
عاقبت روز بهر روز از نماز
تو بر سر بسینه ترا موی خنجر
گفت دو شبی در کسب از خواب
پونکه این آیهت بگو اور بسید
ان زمان بر حاجت از یاران عزیز
جمله یاران ناله زار کسان
ناله که دیدن که تو بان ز دور
پیش از رفتن بر بسید از داد
گفت مرا که مصطفی زاده بودم
بلکه پند روز بهت اول از نزد
بر کسب بر کوشش از کسب

بوی در غنچه منت شبان شبان
تا کسب بشت پناه امتان
مردم اکنون امتانست را غنچه
یک تن از این غنچه نکر و انم خلاص
یک تنی خایگانم از عذاب
اگر می برداشت کرد او را بدست
رفت غنچه از دست هر منزل کسب
خون دل نمود بر باران غنچه را
جمله نزد عاقبت رفتند باز
و در این غنچه خواب از کسب سرد
امتن ترا ایست از کسب عذاب
شد بر دین ز توجه ادرا کسب نید
غنچه افتاد اند را بس در یو
رود هر چه آورید یاران زمان
حقت بسید در دل این هر دور
تو خردار در بسینه بسید
بلکه او را از کسب نشیند ام
از میان کوه میاید بخوشش
ناله دایم با امتی بسید
جنوران

جنوران از ناله او خسته اند
دبسم از دیده میروزند این
من نمیکند اسم که او از کسب است
تو که نشیند این خزان هر دور
گشت بسید در میان کوه غار
هر پند کرده بشت برین باز
بسک رفت از دور کسب غنچه دل
ناله جگر در کسب ای ای ای
مهر نه بردارم مهر خود از زمین
انجین بس میگفت مرا بسید زار
ان زمان یاران فغان برداشتند
تو که نشیند این فغان نشازان دور
گفت بود کوه بیجان من
چون که خود فرموده بود بار بار
انچه در زبدم بنو صدق در دست
ایر اخلاص صادق بوده ام
هر چه طاقت کرده باشم روز
ان خواب را برای امتان
گفت صدیق ای شفیق ای شفیق

از هر کسب دین را بسته اند
بسته از دیده دیده راه خواب
نه بن کسب بسته نشد معصومیت
هر وی اور شد جمله کوه کوه
اور میباید غار آن صدر کسب
صد با خدای خود بشت میگفت روز
رود که بار او فرود رفت بکل
ناله بخش امتانم را کسب
تا بر روزی از کسب باشم بحسب
اشک بر لبه لبه کسب از کسب
بر سر خود غافل هم انباشتند
جمله از ناله نشازان شد بکل
هر هم در بشت دلا بر بیان من
صد بهتر از جمیع کار
اول ای کجا من بسادرم کسب
بانه هر یار موافق بوده ام
هر یار بخت دیده باشم در طلب
دادم او را هر چه از زمان
از کسب برادر برادر از زمین

گفت حضرت ای برادر من شوق
بخت زبون در زینت بسوزد
چون ازین شوق نباید جمع
کس طاعت میکند تو را غلامی
بعد از آن خطاب عابد بگفت
چون که خود فرموده بود بارها
در عالم کز من نهد در خود سدا
این خواب برای امتان
لطف حق بر او برادر از زمین
حضرت نشنا گفت که ای عمر حجاب
از آن چون اندر شفاعت نمود
زین جگر بود چون بفرستم
گفت حضرت این سخن بنور
باز عثمان از ره عذر نیار
انچه من خزان کردم در همان
جمله را دارم بامت ای رسول
گفت نکشید با بنما کار من
بعد از آن گفت علی مرتضی
انچه کردم من غنا در راه است

کریم هست تو را بار بار
تا با فرسخ بهم برده کن
این خطا با این نباید هیچ دفع
گرمشوند کرد کار عام خاص
گفت ای غنی ای جود عیبان
عدل به از جمع کارا
انچه کردم در جمع تو خود
دویم ای غنی ای غنی زمان
تا بوی هم آن بماند نار نیست
در دمار بختین در دو است
دوست پس در کرامت نمود
از کدام این دلی خرم شوم
عدل تو در دلم را نبود و
حفت ای لطف تو ما را کار
و انچه قرآن جمع کردم بر آن
انما پس بند را میگویند قبول
چو با این شود در شوار من
از هر که افلا پس مخطف سا
انچه کردم بر در درگاه شوق
مردم

فرق کردم امتانت را
ما همه کردیم از تو همیشه
گفت پس هر چه بنما بود
زیر لب مقصود با جلا که شود
ای کس عیان خود را غفلت
ای عزیز از آن شد از در
عزیز این چون بنفت قبول
چون بیانه خزان کردن بر
شد روان پیش در ما شد باد
و دیدار در مجاب عالم
گفت ای پادشاه خوشترین
انچه من نیست تا بر سر زار
بر میگردم همیشه در باده
گفت ای شوق حضرت انچه من
اینکه اندر وقت ای سحر سدا
در میان امتا از شیخ نسیب
هر زمانه روز بهر مکنه شسته ام
ما که این در بر کار آخرت را
ناطله گفت از آن بهر این سدا

امتای عاصیان است را
با امید از مکران نا اود مید
ای صبح ازین بخشش را بر نمود
بند با مطلق و اصل چا شود
پیش حضرت بگو میگردند عرض
جمله عابدان از کف تو سی
بلکه ام از کرب بنامه در رسول
در زمان بگفت جاد را بر سر سدا
پیش حضرت در رسید نیک زار
گفت زان حالت ملا در شوق
از چه روز افتاده اند زمین
کسند به بود زین خلا سقر
انچه من در غم نبود که مبتلا
نست چیزی پیشتر به ترا زمین
امتانت را بسوزم در سقر
بلکه کس غایب نام از عذاب
در دعا امتا را گفت ام
بلکه کی با بند از حق مغفرت بکند
ای هر که انچه من با شیخ یقین

غم خوردن سینه آخر زمان
 آنچه طاعت کردم از بکر خدا
 آنچه طاعت میکنم از بقیه از پیش
 گفت حضرت زکریا از دیگر است
 که طاعت میکنم خود را خدا
 فاطمه بود و پدر در نذر هر
 نشانی از پیش در خونها امید
 سپردن کردور آنچه تمام
 گفت ای پروردگار این جان
 پس ترا بخواه بخواه فریاد رس
 ای بختی بر منت اشک فترت
 ای بختی بر منت اشک به رسد
 اندازان با عت بیامد بر بیل
 گفت میگویند که او ندی رسول
 بل امانت را بیامد بر مشیت
 چون شفیع آورد با اب چشم
 که طلب کرد همه خلق از ما
 چون شنید این قصه را در لایم
 تا بختی امانت نشد از خدا
 جان خود سپارم برای امان
 بمرد با امتداد کردم خدا
 هم بودم بر یو بر دار از زمین
 کردن امانت شفاعت و بگفت
 می تواند کرد کار عام خاص
 حقیقت کور او نیامد کار
 رد بر او بود تو گفت او زید
 اسید خواند ز مشکاب بگفت
 دلید همه از پیش در مانده گام
 که در پیش تو فریاد کرد رسد
 امانت خالص ترا دوست بر رسد
 امانت نشد از روزی که کرد
 مشدود آورد از نزد بیل
 من دعای فاطمه کردم قبول
 از هر خطای که الله اعلم
 اب چشم او فرود نشاند چشم
 بعد از آن بختی در بگفت
 بعد از آن برداشته به از زمین
 این عقوبت را بنام خدا
 اب

اب چشم مصطفی و فاطمه رسد
 تا نبود مصطفی پشت پناه
 امانت را مهربان ترا بر رسد
 که نبود امانت را دوست بر رسد
 است نظم پروردگار در فترت رسد
 تم کتاب
 شد بنویسند که لایم نام این کتابت روز زد
 شششنبه تمام هر که خواند در خاتم دارم
 دانند من بنده کنکارم فخر در
 و در آن در خواند قصه را بجا رسد
 که در خاکه رود رسد رسد



